

«فارسی شکر است» طرحی از گفتمان ملی‌گرایی شکست خورده

هادی نورمحمدی کمال*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

یحیی طالبیان**

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۳)

چکیده

آغاز داستان‌نویسی نوین در ایران از جریانات فکری-اجتماعی پس از مشروطه تأثیر بسیاری پذیرفته است. در این مقاله به بررسی بازتاب گفتمان «ملی‌گرایی» در داستان «فارسی شکر است»، نوشته محمدعلی جمالزاده پرداخته‌ایم. با بررسی مسائلی که جامعه حوالی سال‌های ۱۳۰۰ با آن درگیر است - و با توجه به مسأله بافت و زمینه در خلق متن که در تحلیل گفتمان اهمیت ویژه‌ای دارد - درمی‌یابیم که بحث ملی‌گرایی اهمیت زیادی در محافل روشنفکری این دوره داشته و در بسیاری از داستان‌ها بازتاب یافته است. جمالزاده که به‌عنوان نویسنده‌ای پیشرو در عرصه داستان‌نویسی نوین مطرح است به وضوح مبانی نظری خود را در مقدمه «یکی بود یکی نبود» تبیین می‌کند. در این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد «تحلیل گفتمان انتقادی» فرکلاف می‌توان گفت که توجه به گفتمان ملی‌گرایی در این دوره نتوانسته است آرمان‌های متضمن در مفهوم ملی‌گرایی را که اهم آن‌ها گسترش قدرت و آزادی ملت در برابر حکومت است، تحقق بخشد و داستان «فارسی شکر است» از این نظرگاه نماینده این نوع ناکامی در جامعه این دوره است.

واژگان کلیدی: داستان‌نویسی نوین، ملی‌گرایی، تحلیل گفتمان، جمالزاده.

* E.mail: atu.hadi69@gmail.com

** E.mail: ytalebian@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

به عقیده بسیاری از صاحب نظران عرصه داستان نویسی، محمدعلی جمالزاده پیشرو داستان نویسی نوین در ایران است. برخی از منتقدان مقدمه «یکی بود یکی نبود» او را مانیفست داستان نویسی جدید می دانند (بالایی^۱، ۱۳۷۸: ۱۶۱). «فارسی شکر است» اولین داستان از این مجموعه است که به دنبال آن پنج داستان کوتاه دیگر روایت می شود. «کاری که جمالزاده در شش داستان کوتاه این مجموعه به انجام رسانیده است، در واقع به نمایش درآوردن افکاری است که در دیباچه تبیین شده است» (بالایی، ۱۳۷۸: ۱۶۱) در مراننامه (مقدمه کتاب) جمالزاده مسائلی مطرح شده است که پرداختن به آنها از منظر دانش جدید بسیار اهمیت دارد. به عنوان مثال، می توان ادعا کرد «ملی گرایی» اولین و مهم ترین مسأله ای است که در این مقدمه بدان پرداخته شده است و دلیل اینکه جمالزاده به زبان اهمیت می دهد تا حد زیادی تحت تأثیر این نگرش است. می توان ادعا کرد عنوان هایی از قبیل «آزادی»، «مبارزه با خرافات» و بحث «پیشرفت جهان غرب و عقب ماندگی ایران»، همگی مباحثی هستند که تحت گفتمان «ملی گرایی» جای می گیرند. این مسأله نه تنها در آثار جمالزاده به خصوص «فارسی شکر است» - که نمونه مورد تحلیل ما نیز است - صدق می کند، بلکه موضوع و زمینه اصلی و به تعبیری گفتمان حاکم بسیاری از داستان های سایر داستان نویسان سال های قبل و بعد نگارش این داستان است که به اشکال مختلف بدان پرداخته اند.

۱. پیشینه پژوهش

تاکنون در مورد بررسی گفتمان ملی گرایی در داستان «فارسی شکر است» هیچ مقاله یا کتابی نوشته نشده است، اما برای بررسی این داستان از نظر اجتماعی و همچنین از نظر

ساختار و عناصر داستان در برخی منابع سخن به میان رفته است. آثاری که به محتوای این مقاله مرتبط هستند به ترتیب زمان نگارش به شرح زیر هستند:

- «نقد آثار محمدعلی جمالزاده» به کوشش عبدالعلی دستغیب. وی در صفحات ۳۰، ۳۸، ۴۲ و ۱۷۳ این کتاب به مباحثی از قبیل آزادی‌گرایی، هنر داستان‌نویسی از دیدگاه جمالزاده، زبان او و انتقاد اجتماعی وی در داستان‌هایش اشاره کرده است.

- «نویسندگان پیشرو ایران» نوشته محمدعلی سپانلو. او در صفحه ۴۱ این کتاب درخصوص توجه جمالزاده به طبقات مختلف مردم و اوضاع اجتماعی عصرش مطالبی بیان کرده است.

- «سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی» این کتاب که اثری مشترک از کریستف بالایی و میشل کویی پرس است، در صفحات ۱۲۹، ۲۱۳ و ۲۱۴ به تکنیک‌های داستان‌نویسی جمالزاده و همچنین طرح داستان «فارسی شکر است» پرداخته است.

- «شکل‌گیری رئالیسم در داستان‌نویسی ایرانی» مقاله‌ای از محمود فتوحی و هاشم صادقی است. ایشان در صفحه ۳ این مقاله در مورد داستان‌هایی با گرایش‌های ملی‌گرایانه سخن گفته‌اند.

۲. روش‌شناسی و مبانی نظری

در این مقاله برای طرح مباحثی که پیرامون گفتمان «ملی‌گرایی» مطرح است از رویکرد نورمن فرکلاف^۱ بهره گرفته شده است. در ادامه به اجمال اشاره‌ای به مفهوم گفتمان و تحلیل گفتمان شده، سپس توضیح کوتاهی در مورد ملی‌گرایی در ایران در دوره مورد نظر ارائه می‌شود.

«تحلیل گفتمان» رویکردی میان رشته‌ای است که برای تحلیل متون ادبی نیز به کار می‌رود. اهمیت این نوع تحلیل در توجه به بافت و زمینه‌های اجتماعی خلق اثر است که از طریق یافتن ارتباط بین زبان به کار رفته در متن و بافت اجتماعی که متن در آن خلق شده به دنبال شناسایی پایگاه‌های قدرت و نقد یا بازسازی قدرت توسط متن است.^۱

«ملی‌گرایی» گفتمانی است که از دوره مشروطه در ایران گسترش پیدا کرد و در دوره رضاشاه سلطه زیادی بر تفکرات حاکم بر جامعه ایرانی داشت. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، «ملی‌گرایی» مفهومی متعلق به جهان مدرن است. اگر این دیدگاه را بپذیریم باید بگوییم که ملی‌گرایی در مفهوم مدرنش با مفاهیمی همچون باستان‌گرایی، وطن‌پرستی و میهن‌پرستی اشتباه گرفته شده و یکی پنداشته شده است. به همین دلیل قدرت حاکم توانسته است از این ناآشنایی به نفع خود بهره‌گیرد و از آن استفاده‌ای ابزاری کند.^۲

رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف از سه مرحله (سطح) توصیف، تفسیر و تبیین تشکیل شده است. در هر مرحله، پرسش‌هایی مطرح می‌شود. پرسش‌های مرحله اول مربوط به ویژگی‌های زبانی متن است. مرحله دوم درخصوص فرآیندهای مرتبط به تولید و مصرف متن و مرحله سوم مربوط به کنش اجتماعی گسترده‌تری است که رخداد ارتباطی موردنظر متن به آن تعلق دارد. ما در هر مرحله، ابتدا توضیحی اجمالی ارائه می‌دهیم، سپس با طرح هر یک از پرسش‌ها به تحلیل متن می‌پردازیم.

۱- برای آشنایی بیشتر با گفتمان و تحلیل گفتمان و رویکردهای مختلف آن به ویژه رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به آقاگل‌زاده (۱۳۹۰: ۸)، یورگنسن و فیلیپس (Jorgensen and Philips) (۱۳۹۲: ۲۶-۲۷ و ۱۰۹ به بعد) و قجری و نظری (۱۳۹۲: ۴۲-۴۱) رجوع شود.

۲- برای آشنایی با مفهوم ملی‌گرایی و ارتباط آن با جهان مدرن و همچنین چگونگی گسترش آن در کشورهای جهان سوم به ویژه ایران به کالهنون (Calhoun) (۱۳۹۳: ۱۶، ۶۱، ۶۵)، هابزبام (Hobsbawm) (۱۳۸۱: ۱۵، ۱۷، ۱۹ و ۲۵)، داوری (۱۳۶۰: ۱۵ و ۲۸) و دی اسمیت (D. Smith) (۱۳۸۳: ۱۶) رجوع شود.

۳. تحلیل متن در سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین

۳-۱. مرحله نخست: توصیف

در این بخش با طرح پرسش‌هایی در مورد واژگان، دستور و چگونگی کاربرد جمله‌ها و پاسخ به این پرسش‌ها می‌توانیم تا حدود زیادی با ظاهر کلام و ساختار آن و همچنین ارتباط آن با زمینه گفتمان آشنا شویم تا در بخش‌های تفسیر و تبیین از این اطلاعات بهره بگیریم.

۳-۱-۱. کاربرد واژگان

یکی از پرسش‌های مهمی که در مورد واژگان مطرح می‌شود این است که «کلمات واجد کدام ارزش‌های ارتباطی هستند؟» «این پرسش معطوف به این نکته است که چگونه انتخاب کلمات متن بستگی به روابط اجتماعی بین مشارکین دارد و چگونه به ایجاد این روابط کمک می‌کند» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۷۸). جمالزاده با به کارگیری عنصر گفت‌وگو و به خصوص به کارگیری اصطلاحات و عباراتی که مخصوص هر یک از شخصیت‌های داستان است از نظر ارتباطی به دنبال این است که یک گسست و جدایی را در جامعه مطرح کند. کاربرد این شگرد در این داستان دارای اهمیت بسیاری است و خود نویسنده نیز به خوبی به تناسب این روش با محتوای داستان آگاهی داشته و عمداً در اجرای این روش تأکید دارد؛ تا جایی که می‌توان گفت در این کار افراط می‌کند.

کلمه و زبان نقش اساسی را در داستان «فارسی شکر است» برعهده دارند. در پاسخ به سؤال مطرح شده بااطمینان می‌توان اظهار کرد که به کارگیری کلمات ناآشنا و غیرمصطلح عربی و فرانسوی از زبان «شیخ» و «فرنگی‌مآب» از یک طرف و از طرف دیگر، بهره‌گیری از زبان عامیانه و به اصطلاح زبان «مشهدی‌ها» در بیان «رمضان» نشان‌دهنده گسست ارتباطی بین مشارکان گفت‌وگو است. همچنین می‌توان گفت یکی

از اهداف اساسی این داستان، نمایش گسست‌های ارتباطی و به دنبال آن گسست فرهنگی و اجتماعی در میان شخصیت‌ها است.

به گفته پیترو ویلار^۱ «مشخصه ملت-مردم [...] دقیقاً همان داشتن منافع مشترک بر علیه منافع خاص و خیر عمومی بر علیه امتیازات است» (هابزبام^۲، ۱۳۸۱: ۳۲) که در اینجا دقیقاً برعکس آن را مشاهده می‌کنیم. البته خود جمالزاده پس از ۳۵ سال به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید «هدف من از طرح این داستان این بوده که این گسست اجتماعی را مورد توجه قرار دهم» (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۲۶۴).

۳-۱-۲. دستور زبان جملات

پرسش نخست در این بخش این است که «ویژگی‌های دستوری، واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟»؛ فرکلاف در مورد نقش ارزش‌های تجربی در تحلیل دستوری می‌گوید: «جنبه‌های تجربی دستور با روش‌هایی سروکار دارند که به موجب آن‌ها صورت‌های دستوری یک زبان به رمزگذاری اتفاقات یا روابط در جهان، انسان‌ها یا حیوانات یا اشیایی که در این اتفاقات یا روابط دخیل هستند و شرایط زمانی و مکانی، نحوه وقوع آن‌ها و دیگر موارد می‌پردازند» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۸۴)، اما برای دست‌یابی به پاسخ پرسش مورد نظر ما با طرح این پرسش که «چه نوع فرآیندها و مشارکینی مسلط هستند؟» از طریق بررسی جملات و بافت متن می‌توانیم فرآیندهای جاری و نقش و جایگاه مشارکین را مشخص کنیم. در این متن با ارجاع به چند نمونه از کاربرد جملات می‌توان فرآیند داستان و جایگاه کنش‌گران را دریافت. به عنوان مثال، ما در این متن تعداد کنش‌گران اصلی را می‌توانیم در پنج نفر (یا گروه) خلاصه کنیم: ۱- عربی‌مآب، ۲- فرنگی‌مآب، ۳- رمضان، ۴- نویسنده (راوی) و ۵- مأموران دولتی.

1- Peter Weller

2- Hobsbawm

برای دریافت فرآیند بهتر است از همین کنش‌گران آغاز کنیم؛ کاتوزیان در معرفی چهار کنش‌گر اصلی اظهار می‌دارد که «صدای تیپ مستعرب، صدای واپس‌ماندگی و درجانی است. مستفرنگک نماینده تیپ شبه مدرنیست است [۴] کسانی که هم از جامعه خود و هم از جامعه غربی بی‌خبر بودند. تیپ مستضعف نماینده مردمی است که ساده و از همه‌جا بی‌خبر هستند [و] به همین دلیل گاهی بدین‌سو (مستعرب) و گاهی بدان‌سو (مستفرنگک) می‌روند. اما صدای راوی صدای استیصال است. کسانی که هم خود را می‌شناختند و هم غرب را» (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۸۸). آنچه مشخص است، این است که این گروه چهارم هم نتوانستند کاری از پیش ببرند و خلق این داستان خود نمایانگر حیرت و درماندگی این افراد در مقابل اوضاع اجتماعی این عصر است.

درخصوص کنش‌گر پنجم یعنی مأموران شهربانی می‌توان بحث مفصلی را ارائه داد؛ زیرا در تحلیل گفتمان، یکی از بحث‌های مهم یافتن نمایندگان قدرت است. توجه به این مطلب با این بخش از سوال که «چه نوع فرآیندهایی در داستان مسلط هستند؟» ارتباط دارد؛ این متن به خوبی این اجازه را به ما می‌دهد که در مورد نمایندگان قدرت حاکم نظر دهیم. همچنین کنش‌های تقابلی و ستیز شخصیت‌های داستان را در مقابل این نماینده بررسی کنیم تا به نتایجی در زمینه رابطه قدرت با عناصر موجود برسیم. نویسنده در معرفی شخصیت مأموران و فرآشان از تعبیرات «عنق منکسر و منحوس»، «انکر و منکر»، «اخم و عبوس»، «بیرق جوع و گرسنگی» و «آئینه دق» استفاده می‌کند که در ظاهر ممکن است به عنوان توصیفی منفی به نظر برسد، اما بیشتر به کارگیری زبان طنز مدنظر است و به دنبال الگویی مناسب برای بهره‌گیری از ظرفیت زبانی است و نقد تندی بر گفتمان قدرت ندارد.

در بخشی از داستان که به «مأمور مافوق» اشاره دارد که از طرفی، تازه به مقام رسیده و از طرف دیگر هم به دنبال دست‌یابی به «حکومت انزلی» است با طنز کمتر و با بیانی

مستقیم به انتقاد می‌پردازد و با کلماتی چون «سگ هار» مستقیماً مأمور ارشد را تحقیر می‌کند. علاوه بر آن، با بیان اینکه «محض اظهار حسن خدمت و لیاقت و کاردانی دیگر تر و خشک را با هم می‌سوزاند...» نه تنها خود مأمور، بلکه قدرت حاکم را نیز به باد انتقاد می‌گیرد، زیرا این فرد نماینده قدرت حاکم است. همین‌طور است نقدی که در این جمله دارد: «خداوند هیچ کافری را گیر قوم فراش نیندازد» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۱۹). بهترین نمونه‌ای که در آن کنشی گفتمانی پنهان است، این سخن است که راوی از زبان رمضان اظهار می‌دارد: «آدم والله خودش را بکشد از دست مردم آسوده شود!» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۱). همچنین در این جمله: «رمضان با صدایی زار و نزار بنای التماس و تضرع را گذاشته و می‌گفت: «آخر ای مسلمانان گناه من چیست؟» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۶).

برای بحث در مورد دو جمله اخیر و اهمیت آن از نظر تحلیل گفتمان سؤال دیگری را مطرح می‌کنیم مبنی بر اینکه «آیا کنش‌گری نامشخص است؟». اگر بپذیریم که هر یک از این کنش‌گران، نماینده طبقه یا گروه خود هستند، مورد پنجم (مأمور) را باید نماینده «طبقه حاکم» و یا «قدرت حاکم» معرفی کنیم. مسأله مهم این است که در بخش‌های مختلف، این کنش‌گر یا نقش غیرمستقیم دارد؛ مثلاً از طریق مأمور شهربانی و امثالهم ایفای نقش می‌کند و یا اساساً حضور ندارد و به شکلی پنهانی نقش ایفا می‌کند. مثلاً در جمله بالا در کاربرد دو واژه «مردم» یا «مسلمانان» به نحوی همان «قدرت حاکم» اراده شده است که «رمضان» جرأت ندارد مستقیماً بدان اشاره کند. همچنین است در جمله «گاهی با توپ و تشر هرچه تمام‌تر مأمور تذکره را غایبانه طرف خطاب و عتاب قرار داده ...» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۳) از زبان شیخ که واژه «غایبانه» می‌تواند به این کنش گفتمانی اشاره داشته باشد.

در جمله اول رمضان با بیان اینکه قدرت حاکم همان مردم است به نحوی پنهان کاری می‌کند. به تعبیری نه تنها نویسنده و مخاطب داستان، بلکه شخصیت مفلوک و ساده‌لوح

داستان (رمضان) نیز به خوبی آگاه است که قدرت حاکم ماهیتاً تفاوت اساسی‌ای با مردم دارد، اما این طرز بیان نشان‌دهنده این است که ترس از قدرت حاکم در حدی است که شخصیتی مثل رمضان به ناچار مجبور به خودسانسوری است و به جای اینکه مستقیماً ظلم را به خود قدرت یا نمایندگان قدرت نسبت دهد به مردم نسبت می‌دهد.

در خصوص واژه «مسلمانان» نیز کنشی مشابه انجام گرفته است؛ اینکه نویسنده در بیان این واژه به ارتباط ضمنی اسلام (دین) و قدرت نیز اشاره دارد، چرا که در طول تاریخ همواره صاحبان قدرت آن را از دین وام گرفته‌اند و تنها سلاح مردم در برابر جور حکام این بوده است که یادآور شوند این قدرت نماینده اسلام است.

از جمله پرسش‌های مهم دیگر این است که «آیا جملات معلوم هستند یا مجهول؟». در خصوص این پرسش می‌توان نمونه‌هایی را ارائه کرد که نویسنده از زبان «رمضان» با به کارگیری جملات مجهول، کنشی گفتمانی را به نمایش می‌گذارد. مثلاً در این متن «اگر دزد بدید دستم را ببرند، اگر مقصرم چویم بزنند، ناخنم را بگیرند، گوشم را به دروازه بکوبند، چشمم را در آورند، نعلم بکنند... چوب لای انگشت‌هایم بگذارند، شمع آجینم بکنند... ولی آخر برای رضای خدا و پیغمبر مرا از این هول‌دونی و از گیر این دیوانه‌ها و جنی‌ها خلاص کنید!» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۶). رمضان با به کارگیری شناسه غایب آن هم به شکل جمع نمی‌خواهد به صورت مستقیم به کنش‌گران و در اصل کنش‌گری که این کارها را می‌تواند انجام دهد و همواره انجام می‌دهد، اشاره کند و از این روش بهره می‌گیرد. اینکه گفته شد همواره این اعمال از طرف قدرت حاکم اعمال می‌شود نیز مسأله‌ای است که از خود جملات و نحوه به کارگیری آن‌ها دریافته می‌شود. تکرار اینکه اگر من فلان کار را کرده‌ام، اینگونه برخورد کنند خود نمایانگر و بیان‌کننده این است که این اتفاقات همواره در سطح جامعه جریان دارد و همه می‌دانند که در صورت ارتکاب هر عملی با چه عکس‌العملی مواجه خواهند شد.

پرسش نهایی بخش توصیف این است که «متن، واجد چه نوع ساخت‌های گسترده‌تری است؟»

- نخست؛ در بحث ساخت‌های گسترده‌تر متن، با توجه به جنبه ارتباط داستان‌های «یکی بود یکی نبود» با نمونه‌ها و الگوهای غریبش، در بحث ساخت‌های گسترده‌تر متن با توجه به جنبه ارتباط داستان‌های «یکی بود یکی نبود» با نمونه‌ها و الگوهای غریبش متوجه می‌شویم نویسنده در این داستان به دنبال طرح مسائل جامعه به روشی رئالیستی است که تا حدی موفق بوده است (این موفقیت او، متأثر از الگوهایی از داستان‌نویسی است که در غرب مطرح است و خود جمالزاده نیز در مقدمه کتاب بدان اشاره دارد و به طور دقیق‌تر، بیشتر به رمان اشاره می‌کند). به عنوان مثال، در طرح رئالیسم و معرفی آن در دیباچه به بیان فواید رمان می‌پردازد که امروزه با تعاریف و نقدهایی که در کتاب‌ها و مقالات در مورد رمان نوشته شده بسیار ابتدایی به نظر می‌رسد. در صفحات چهار، پنج، شش و هفت دیباچه در بیان فواید رمان سخن می‌گوید که مهم‌ترین عناوین آن در خصوص این فواید، بهره‌گیری از اطلاعات «تاریخی»، «علمی»، «فلسفی» و «اخلاقی» است. همچنین آگاهی یافتن مردم سرزمینی از حالات و اوضاع زندگی مردمانی دیگر و همچنین سودی که برای زبان یک کشور دارد و از این قبیل فواید.

اگر بخواهیم به دید انتقادی بنگریم، هم تکنیک و ابزارهایی که به کار می‌گیرد و هم طرحی که پی‌ریزی کرده، بسیار ابتدایی و ضعیف است. به عنوان مثال، با نگاهی گذرا به مواردی که مطرح می‌کند، می‌توان تشخیص داد که این مانیفست چقدر از نظر ایده و تئوری ابتدایی است؛ رمان «به ما خیلی معلومات لازم و مفید می‌آموزد چه تاریخی چه علمی و چه فلسفی و اخلاقی» (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۲۲۶) در ادامه از جمله فوایدی که برمی‌شمارد این است که مردم روستا و شهر و اماکن مختلف از حالات و احوالات و آداب و رسوم و سایر مسائل هم آگاهی می‌یابند (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۷-۲۲۶). همچنین به

تأثیرات مثبت آن در حفظ زبان اشاره می‌کند: «از مهم‌ترین فایده‌های رمان و انشای رومانی فایده‌ای است که از آن عاید زبان و لسان یک ملت و مملکتی می‌گردد» (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۲۲۸) که نسبت به موارد دیگر اهمیت و کاربرد بیشتری دارد.

از نظر محتوا، بحث «ملی‌گرایی» در ساختار متن اهمیت ویژه‌ای دارد. توجه به زبان نیز بیش از هر چیزی تحت تأثیر این گفتمان است. جمالزاده در توجه به زبان افراط کرده و داستانش با وجود موفقیتی نسبی، دارای ضعف‌های بسیاری است؛ «جمالزاده براساس مقاصد دموکراتیک خود برای سخن گفتن با مردم بر آن می‌شود تا زبان آنان را به کار گیرد [...] که نهایت غنای زبان فارسی را به خواننده ایرانی بنمایاند [...] فرض جمالزاده دایر بر اینکه ادبیات منشور می‌تواند گنجینه‌ای از واژه‌های محاوره‌ای و کلمات عامیانه باشد، برخی از داستان‌های او را به صورت واژه‌نامه‌های کوچکی از زبان کوچه و بازار درآورده است» (بالایی، ۱۳۷۸: ۱۷۱).

– مورد دوم که در بررسی ساخت‌های گسترده‌تر مطرح است، نقد سیاسی جمالزاده در این متن است؛ انتقادات سیاسی جمالزاده مبتدیانه است و نمی‌توان این نقدها را نمونه‌هایی از نقد سیاسی تند و مؤثر قلمداد کرد. به عنوان مثال، اگر نقد سیاسی و اجتماعی بدون پرده در جمله اول داستان را مورد تأمل قرار دهیم، متوجه می‌شویم نویسنده – با وجود انتقاد مستقیم – از یک ایرادگیری ظاهری نسبت به ساختار جامعه فراتر نرفته است: «هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایران با هم نمی‌سوزانند» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۱۷). همین‌طور است در این جمله: «چند سال پیش در اوایل شلوغی مشروطه و استبداد...» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۰) که از حاکمیت استبداد در گذشته‌ای نزدیک سخن می‌گوید. درخصوص نقدهای غیرمستقیم مثلاً در جمله «آدم والله خودش را بکشد از دست ظلم مردم آسوده شود!» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۱) شاید بتوان گفت که نقد وی برآ و مؤثرتر

است؛ هر چند نمی‌توان ادعا کرد که خود نویسنده در این موارد به تندی نقد خود و اهمیت واژه‌هایی که برگزیده، آگاهی داشته باشد.

۲-۳. مرحله دوم: تفسیر

در این مرحله، تحلیل از سطح متن فراتر می‌رود و بررسی ارتباط متن با گفتمان و جامعه ضرورت می‌یابد. به اعتقاد فرکلاف با این ویژگی‌های صوری، نمی‌توان به تأثیرات متن بر شالوده‌های جامعه دست یافت و در این مرحله است که باید وارد بحث تفسیر شویم، چراکه نوع ارتباط متن با ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیرمستقیم است و «ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی است که جنبه واقعی می‌یابد» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۲۱۴).

۳-۲-۱. اولین پرسش مهم در بخش تفسیر این است: «نقش زبان چیست؟» «باید توجه داشت که از زبان به صورتی ابزاری و در جهت تحقق بخشی از یک هدف نهادی و اداری گسترده‌تر استفاده می‌شود» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۲۱۵). گفتیم جمالزاده به زبان اهمیت بسیاری می‌دهد و خود او نیز در یکی از مقالاتش بدان اشاره می‌کند: «در داستان فارسی شکر است می‌خواستم به هموطنانم بگویم که اختلاف تربیت و محیط دارد زبان فارسی ما را که زبان بسیار زیبا و شیرینی است، فاسد می‌سازد و استعمال کلمات و تعبیرات زیاد عربی و فرنگی ممکن است کار را به جایی بکشاند که افراد طبقات مختلف مردم ایران زمین کم‌کم زبان همدیگر را نفهمند» (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۲۶۴). همچنین به کارگیری زبان عامیانه یکی از مهم‌ترین مباحثی است که هرچند در آثار دهخدا نیز نمونه‌های خوبی دارد، اما شکل تئوریزه شده آن به نام جمالزاده ثبت شده است به طوری

که وی در خصوص کاربرد زبان عامیانه می‌گوید «پیشینیان در واقع آوردن آن را در نوشته‌های خود اسباب کسر شأن و تنزل می‌پنداشتند» (جمالزاده، ۱۳۷۸: ۲۹۲).

همان‌طور که در طرح‌ریزی داستان کوتاه گفته می‌شود؛ اقتضای زمان بود که جمالزاده «یکی بود یکی نبود» را بنویسد و به گفته کاتوزیان «همه ناخودآگاهانه منتظرش بودند» (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۷۲) و اگر این کار را نمی‌کرد کس دیگری این کار را می‌کرد؛ این مسأله در خصوص ظرفیت فوق‌العاده زبان نیز صدق می‌کند. توجه جمالزاده به زبان، تأثیرات مثبتی داشت و متناسب با تحولات و رویدادهای اجتماعی بود و اگر او اقدام نمی‌کرد، کس دیگری باید این کار را می‌کرد. به گفته بلور^۱ «زبان موقعی به طور کامل می‌تواند معنا ایجاد کند که بخشی از یک رویداد اجتماعی وسیع‌تر باشد» (بلور، ۱۳۹۰: ۴۰). بهره‌گیری از این زبان، خصوصاً زبان عامیانه برای خلق داستان‌ها با مفهوم بنیادی ملیت و جایگاه ملت در عرصه جامعه - که به صورت خودآگاهانه و مدت‌ها قبل از مشروطه تا زمان جمالزاده بسیار مورد توجه بود - تناسب زیادی دارد. در منابعی که در خصوص «ملی‌گرایی به رشته تحریر در آمده به اهمیت زبان توجه ویژه‌ای داشته‌اند تا جایی که در برخی موارد مسأله زبان را در معرفی ملت بیش از سایر عناصر از قبیل مکان و موقعیت جغرافیایی دانسته‌اند (دی اسمیت^۲، ۱۳۸۳: ۱۷ و داوری، ۱۳۶۰: ۳۳ و هابزبام، ۱۳۸۱: ۵۴-۵۰).

آنچه مهم است، این است که این امتیاز دیری نگذشت که از مسیر دیگری در دست صاحبان قدرت افتاد و به کارگیرندگان آن، بدون اینکه بدانند از آن علیه خود و طبقه مورد حمایتشان (قشر ضعیف جامعه) استفاده کردند؛ «درحقیقت به نظر فوکو گفتمان هم با قدرت است و هم بر قدرت هم ابزاری است در خدمت قدرت و با قدرت و مدافع

1- Bloor

2- D. Smith

وضع موجود و هم‌رنگ کننده و در عین حال هم شکننده هم‌رنگی و یک نواختی و بی‌حرکتی و سکون و ثبات» (امینی، ۱۳۸۰: ۲۵).

این که جمالزاده در مقدمه «یکی بود یکی نبود» از طریق نقد زبان به نقد گفتمان سستی پرداخته است، قابل انکار نیست، اما توجه به زبان و ملی‌گرایی رفته‌رفته مسیر دیگری را پیش گرفت و بعد از اندک زمانی قدرت حاکم (رضاشاه) به شکلی ناملموس و شاید هم بدون خودآگاهی مفهوم ملیت را تغییر داده و به جای اینکه آن ملی‌گرایی حقیقی که معنایش متضمن «آزادی» و «حق حاکمیت مردم» بود (کالهن، ۱۳۹۳: ۵۶ و اکلشال^۱ و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۹۶) مطرح شود، دانشگاه‌ها و قشر تحصیلکرده را به مفهوم کهن ملی‌گرایی متوجه کرد و این افراد نیز خوش‌بینانه عمر خود را در این راه صرف کردند تا کار به جایی رسید که پس از سال‌های ۱۳۱۵ کم‌کم دریافتند چقدر راه را اشتباه رفته‌اند و قدرت حاکم چقدر زیرکانه این مفهوم مقدس (ناسیونالیسم) را علیه معنا و هدف آن که آزادی و دستیابی به ارزش ملت باشد به کار گرفته است.

با توجه به تعاریفی که از ملی‌گرایی ذکر شده است بجز بحث «آزادی» و «حقوق ملت» مفاهیم بسیار دیگری نیز در تعریف این اصطلاح مدنظر بوده و هیچ‌یک از این موارد به تنهایی معرف معنای ناسیونالیسم نیست و هر کدام نمونه‌ای و جزوی از کلیت مفهوم ملی‌گرایی است، اما باید به این نکته مهم توجه داشت که وقتی این مفهوم در دوران مشروطه و اندکی قبل و بعد از آن مطرح است، مسأله کاهش قدرت شاه و توجه به طبقه پایین جامعه بیش از سایر مؤلفه‌های ملی‌گرایی مدنظر است. با اینکه از دوره مشروطه ساختار قدرت در ایران تحول یافت و در ظاهر حاکمیت مطلق از شاه سلب شد، اما هم در دوره مشروطه و هم در زمان روی کار آمدن رضاشاه اوضاع چندان هم به نفع مردم نشد.

۳-۲-۲. مسأله دیگر بااهمیت در مرحله تفسیر؛ «ساختار اجتماعی»

در اینجا برای شناخت ساختار اجتماعی و ارتباط خلق این متن با این ساختار باید ابتدا به زمینه‌های اجتماعی گفتمان «ملی‌گرایی» و به دنبال آن به معرفی پیش‌فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم پردازیم.

بحث اساسی در این دوره، یعنی گفتمان ملی‌گرایی به مرور زمان توسط قدرت حاکم دچار تحول معنایی (یا به بیانی بهتر تحول کاربرد) شد و باعث شد امر بر همگان مشتبه شود؛ «وقتی گفته می‌شود که گفتمان مکمل زور است و یا عامل «آگاهی کاذب» در حقیقت به گفتمانی اشاره می‌کنیم که مورد سوءاستفاده نهادها و گروه‌های مسلط قرار گرفته است. [...] زیرا قسمت اعظم اقتدار مدرن در جوامع دموکراتیک از نوع متقاعدکننده و اغواکننده است تا قهری، تهدیدی جنجالی» (امینی، ۱۳۸۰: ۳۰)، اما برای بررسی زمینه این تحول به مسأله مشروطیت باید توجه کنیم.

مشروطه یک شبهه به وقوع نپیوست و جریانی بود که از سال‌ها پیش از آنکه رسمیت بیابد، مقدماتش آماده شده بود و روشنفکران و صاحبان قدرت مدت زیادی بود که با آن درگیر بودند. نقطه حساس قضیه همین جا است؛ زیرا توجه به این مطلب بیانگر این است که بیش از آنکه عوام در جریان تحولات در ساختار قدرت حاکم باشند و از منافع و یا زیان‌های خود آگاه باشند، صاحبان قدرت به خوبی از این مسائل استفاده کرده و پایه‌های قدرت خود را در تحولات جدید محکم کردند. شاهان قاجار در دسر بیشتری را متحمل شدند، اما آن چیزی که ما در دوره پهلوی شاهد آن بودیم این بود که با وجود روشنفکران و منتقدان تندرو در این دوره، قدرت حاکم منافع خود را تمام و کمال حفظ کرد و به تعبیری شاید بتوان گفت بحث و جنجال‌های روشنفکران و نویسندگان تنها بستر را برای حکم و اصلاح ساختار قدرت حاکم مهیا کرد؛ زیرا نویسندگانی مثل دشتی رفته‌رفته به تبلیغ قدرت حاکم پرداختند و افرادی همچون محمد مسعود و جمالزاده و...

نیز توانستند اوضاع را به نفع مردم تغییر دهند و بیش از آنکه تغییر ساختارها به نفع مردم باشد به نفع قدرت حاکم شد. افرادی چون آخوندزاده، مراغه‌ای و حتی جمالزاده و کسروی «با تأکید بر محتوای بلاواسطه آثار ادبی - که این خود قرآنی جامعه‌شناسانه - سیاسی از این آثار بود - شیوه‌ای را در پیش گرفتند که با این پیش فرض آغاز می‌کرد که ادبیات می‌باید به مسائل اساسی جامعه بپردازد و این «مسائل اساسی» نیز می‌بایستی از دیدگاه گفتمان سیاسی مورد بررسی قرار گیرند» (خرمی، ۱۳۸۲: ۵۴)، اما نتیجه‌اش خلق آثار به سرعت فراموش شده‌ای بود که صرفاً به بازگویی «داستان‌وار» و کم‌وبیش دراماتیک شده مسائل اجتماعی می‌پرداختند (خرمی، ۱۳۸۲: ۵۴). علاوه بر این دیدگاه، نمود دیگر این بیهودگی را در توجه به گذشته ایران و داغ شدن بازار «ملی‌گرایی» باید دید که بحث اصلی تمامی محافل روشن‌فکری در دوره رضاشاه بود و بیشتر انرژی روشنفکران وقف پرداختن بدان شد. در حالی که در حقیقت سر منشأ ارتباط ناسیونالیسم غربی با مفاهیمی همچون مشروطه و تحول ساختار قدرت، توجه به ملت و تغییر اوضاع به نفع مردم بود که اگر به دقت نگاه کنیم نه در تحقیقات دانشگاهی که اغلب در مورد افتخارات گذشته ایران انجام می‌گرفت و نه در بسیاری از داستان‌های در ظاهر رئالیستی - که قرار بود دردهای جامعه را به نمایش بگذارد - نتیجه نداد و هرچقدر امثال جمالزاده و مسعود و هدایت و ... بدان پرداختند در عمل سودی عائد مردم ضعیف نشد.

۳-۲-۳. اهمیت قدرت روحانیون در این بخش از تفسیر متن

مسئله مهم دیگری که از نظر ساختار اجتماعی باید به دقت مورد توجه قرار گیرد، ارتباط دین و روحانیون با قدرت حاکم در این تحولات و تغییرات ساختار است. بحث جدال‌های مرتبط با دین و به دنبال آن ستیزهای خرد و کلان با دین، ارتباط مستقیمی با توجه به ملی‌گرایی و بازگشت به اصل آریایی در این دوره‌ها داشت که در

توجه به زبان در آثار دهخدا، جمالزاده، کسروی و اغلب نویسندگان نمود پیدا کرد. همچنین ارتباط مستقیمی با جایگاه اهل دین و طرفداران حکومت دینی و تثبیت قدرت پیشین آن داشت. بحثی در این نیست که در ایران خصوصاً پس از اسلام حداقل در اغلب دوره‌ها اولین منشأ کسب قدرت و یا لااقل اولین حامی آن دین بوده است، اما در این دوره همان‌طور که ساختار قدیمی قدرت زیرسؤال رفت (مثلاً همان جنبه الهی داشتن و قطعیت و شک‌ناپذیری قدرت پادشاهان) (اکلشال و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۹۶)) قدرت دینی نیز به چالش کشیده شد و در زمان خلق داستان «فارسی شکر است» نیز مسأله جدیدی به نظر نمی‌رسید، اما چگونگی پرداختن جمالزاده به این موضوع نشان‌دهنده این است که وی در ارتباط این موضوع با مسأله اصلی، یعنی ملی‌گرایی در این ساختار آگاه‌تر است (همان‌طور که بسیاری از نویسندگان این دوره به آن آگاهی داشتند). ستیز با این مسأله هم برای جمالزاده و هم برای نویسندگان بعدی یکی از بغرنج‌ترین مسائلی بود که پس از سال‌ها به نتیجه مطلوبی نرسید و اکثر نویسندگان به تندی به ستیز با این مسأله ادامه دادند. به هر روی در ارتباط با ساختار اجتماعی حاکم باید گفت این انتقادات بیشتر تحت تأثیر جریان‌های جدید و به دنبال نگاه به غرب و پیروی از ساختارهای نوین‌جوامع غربی بود. به عنوان مثال، در آثار آخوندزاده که هم با فرهنگ روسیه و هم با غرب آشنا بود، ستیز و انتقاد تند از دین به شکل افراطی انجام می‌گرفت، اما در این داستان اگر به نمونه‌های چالش جمالزاده با این مسأله توجه کنیم، قضیه روشن‌تر می‌شود. در این خصوص مسأله نخست این است که اساساً وقتی جمالزاده یکی از شخصیت‌های اصلی داستان را یک روحانی (شیخ) قرار می‌دهد و در روایت داستان میان راوی و این شخصیت و همچنین میان شخصیت‌های دیگر با او چالشی برمی‌انگیزد به شکلی نمادین به دنبال این است که یکی از چالش‌های اساسی ساختار حاکم بر جامعه را نیز مطرح کند، اما همان‌طور که در بخش‌های

پیشین ذکر شد توجه به این مسأله خصوصاً در این داستان زیرمجموعه توجه به گفتمان ملی‌گرایی است و به عنوان اولین و مهم‌ترین مسأله مطرح نیست.

در جایی وقتی شیخ عصبانی شده و «غایبانه» مأمور را خطاب قرار داده و فحش‌های رکیک نثار او می‌کند در توصیف کلام او و حالتش چنین می‌گوید: «مأمور تذکره را غایبانه طرف خطاب و عتاب قرار داده و مثل اینکه بخواهد برایش سر پاکتی بنویسد پشت سرهم الفاظ و عناوینی از قبیل «علقه مضغه»، «مجهول‌الهیوه»، «فاسد‌العقیده»، «شارب‌الخمیر»، «تارک‌الصلوة»، «ملعون‌الوالدین» و «ولد‌الزنا» و غیره و غیره (که هر کدامشان برای مباح نمودن جان و مال و حرام نمودن زن به خانه هر مسلمانی کافی و از صدش یکی در یادم نماند) نثار می‌کرد و زمانی با طمأنینه و وقار و دلسوختگی و تحسر به شرح «بی‌مبالاتی نسبت به اهل علم و خدام شریعت مطهره» و «توهین و تحقیری که به مرات و به کرات فی کل ساعه» بر آن‌ها وارد می‌آید و «نتایج سوء دنیوی و اخروی» آن پرداخته ...» (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۳).

نکته مهمی که در این متن جلب توجه می‌کند، اشاره به قدرت گفتمانی مفاهیم دینی و انتقاد از این مسأله است. انتقادی که در عین معرفی متن و بطن جامعه به بیان ایرادات آن می‌پردازد و با بزرگ‌نمایی آن را معرفی می‌کند. اینکه یک شیخ (که نماد دین و روحانیت است) با وارد آوردن اتهاماتی از قبیل «فاسد‌العقیده»، «شارب‌الخمیر»، «ولد‌الزنا» و.. موجب «مباح نمودن جان و مال» یک نفر شود به خوبی جایگاه دین را نشان می‌دهد و پیشینه آن را نیز معرفی می‌کند، چرا که این مسأله را به نحوی بیان می‌کند که گویا امر واضحی است. اما در اینجا بیان آن فحش‌ها و ناسزاها به مثابه یک کنش اجتماعی محسوب نمی‌شود؛ زیرا با توجه به لحن و موضع کلام، مشخص می‌شود که گویا این قدرت گفتمانی، اعتبار خویش را از دست داده است. اینکه نویسنده ادعا دارد این اتهامات می‌تواند این تأثیرات را داشته باشد (یعنی مباح شدن جان و مال فرد مورد اتهام)،

می‌شود گفت ناشی از ناآشنایی با تحولات ساختار اجتماعی جدید است. درست است که هدف اصلی وی از بیان این مطالب نقد قدرت روحانیون و تبیین افراط و تفریط‌ها و نمایش خطاهای آن‌ها است، اما به نحوی ناخودآگاه و به شکلی ضمنی نشان می‌دهد که در این فضا (موقعیت معرفی شده در داستان) دین (که شیخ نماینده آن است) در مقابل «قدرت حاکم» که ظاهری نو دارد، نمی‌تواند قدرت سابق خود را اعمال کند.

موارد دیگری که می‌توان از آنها به عنوان نقدی از مظاهر دین در این داستان یاد کرد، توصیفی است که جمالزاده از شیخ دارد؛ ابتدا توجه مخاطب را به صدای او جلب می‌کند و با طنز به صلوات فرستادن آخوند اشاره می‌کند. سپس عمامه او را به گریه‌ای که چنبره زده تشبیه می‌کند. شاید اگر قدری بیشتر به این تشبیه دقت کنیم بتوانیم ارتباطی بین گریه زاهد عبید با این شیخ بیابیم؛ زیرا از جمالزاده بعید نیست که آگاهانه چنین طنزی به کار ببرد. در مجموع باید گفت این مورد هم همچون تشبیه دستان پرموی آخوند به پاچه گوسفند، بیشتر انتقادی سطحی در پوشش طنز را به همراه دارد تا کنشی گفتمانی و پر معنا (جمالزاده، ۱۳۸۹: ۲۰).

۳-۳. مرحله سوم: تبیین

«هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است؛ تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند؛ همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۲۴۵).

در این بخش چند پرسش اساسی مرتبط با مرحله تبیین مطرح می‌شود.

۳-۳-۱. عوامل اجتماعی: چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون

نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل دادن این گفتمان مؤثر است؟

بحث ملی‌گرایی در مفهوم اصلی آن به معنای کاستن از قدرت حاکم (منظور قدرت مطلقه سلطنت در گذشته است) و اعتبار بخشیدن به عنصر ملت است (کالهن، ۱۳۹۳: ۲۰ و هابزبام، ۱۳۸۱: ۳۱، ۳۲ و ۳۳). در حالی که گفتیم تنها چیزی که با مطرح شدن مشروطه و پس از آن روی کار آمدن رضا شاه حاصل شد، تغییراتی در چگونگی اعمال قدرت بود و هرگز اوضاع به نفع مردم تغییر نیافت. به بیان دیگر، حکومت اقتدار پیشین خود را حفظ کرد، اما شکل آن تغییر یافت و بسیاری از نویسندگانی که آثار خود را وقف مسائل اساسی جامعه کردند و ادبیات را در خدمت سیاست قرار دادند به نتیجه‌ای نرسیدند و آثارشان فراموش شد (خرمی، ۱۳۸۲: ۵۴). ما به هیچ‌وجه تأثیرات مثبت این آثار را انکار نمی‌کنیم، اما به هر حال در عمل تغییرات و نتایجی که در این آثار انتظار می‌رفت و مطالبه می‌شد تا حدود زیادی تحقق نیافت و اغلب این فعالیت‌ها در ساختار طراحی شده و شکل گرفته جدید حل و جذب «قدرت حاکم» شد.

در پاسخ اینکه چه عواملی باعث شد این مسأله پیش بیاید؟ باید گفت که مسأله دین از عوامل اصلی بود. اگر به اندکی قبل‌تر از مشروطه و به دوره مشروطه بنگریم، متوجه می‌شویم که چه فضای سنگینی در مجامع دینی حاکم است به نحوی که در برخی منابع تاریخی ذکر شده است در این دوره (اواخر قرن ۱۳ شمسی) تعصب مذهبی و ضدیت با عقل در حوزه‌ها بسیار گسترده است تا جایی که طلاب و روحانیونی که روزنامه می‌خواندند، تکفیر می‌شدند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۷-۶ و ۲۱۵)؛ زیرا این افراد (که اکثریت باسوادان اندک جامعه را تشکیل می‌دادند) با خواندن روزنامه‌ها از تحولات دنیا و پیشرفت‌های آن آگاه شده و چاره‌ای جز نفی خود و اظهار به عقب ماندگی نداشتند. مثلاً اکثر نویسندگانی که پرورده دوره مشروطه بودند اغلب با اینکه تحصیلات

حوزوی داشتند به عناد با آن پرداختند. اگر از منظر صاحبان شریعت (در آن زمان) به موضوع بنگریم، راه‌رهای و در امان ماندن از آسیب و شکست این بود که شاگردان خود را چشم و گوش بسته و غافل نگاه دارند؛ زیرا پیش‌بینی پرورش امثال جمالزاده، مسعود، دشتی، هدایت و... در مکتب غرب چندان هم سخت نبود، اما مسأله اینجا است که همه نتوانستند راه سیدجمال‌الدین را بیمایند و لااقل برای برقراری ارتباط میان تمدن جدید و اسلام تلاش کنند. نتیجه مستقیم این رویکرد اهل شریعت، برخوردهای تنیدی بود که همین افرادی که از مدارس دینی گریخته بودند، نسبت به دین اعمال کردند.

این مسأله به شکلی مستقیم با مسأله ناسیونالیسم ارتباط یافت بدین نحو که بسیاری از منتقدان اجتماعی (که در این تحلیل نویسندگان مدنظر هستند) تمامی این اوضاع و بدبختی‌ها را زیر سر اسلام دیدند و آغاز همه ضعف‌ها و کاستی‌های جامعه ایرانی را ورود اسلام به ایران دانستند و خواستند با پناه آوردن به تحفه‌های فرنگ از جمله ناسونالیسم همه چیز را درست کنند، اما توجه به ارمغان ناسیونالیسم در حالی بود که منابع مربوط به مفاهیمی همچون ناسیونالیسم که در دسترس قشر باسواد (و ظاهراً آگاه) بود، چندان قابل اتکا نبود به همین دلیل افرادی همچون آخوندزاده، ملک‌خان و آفاخان کرمانی «مبلغ» فکر دموکراسی اجتماعی» یا ناسیونالیسم شدند. فکری که نه درست می‌شناختند و نه مجال درستی برای طرح آن وجود داشت» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۱۹ و کسروی، ۱۳۹۲: ۳۳۷ و ۳۱۸). در نهایت نیز نتوانستند به نتایج مطلوبی برسند و نه تنها قدرت حاکم بر جای خود محکم باقی ماند، بلکه انتقاد و برخورد صحیحی با مشکلات مربوط به دین نیز انجام نگرفت.

۳-۳-۲. ایدئولوژی‌ها: چه عناصری از دانش زمینه‌ای که مورد استفاده واقع شده‌اند، دارای خصوصیت ایدئولوژیک هستند؟

می‌توان از ایدئولوژی به عنوان نظامی از ایده‌ها، عقاید و ارزش‌های تثبیت شده در یک نظام اجتماعی یاد کرد که یک فرد بدان پایبند است و خود را متعلق به آن می‌داند (پلامناتز، ۱۳۸۳: ۲). اگر دانش زمینه‌ای در خصوص ملی‌گرایی را مدنظر قرار دهیم باید گفت این مفهوم به نحوی اشتباه به ایدئولوژی طبقه‌روشن فکر تبدیل شده است که قدرت حاکم نیز از آن حمایت می‌کند و این درحالی است که اگر در حقیقت این ایدئولوژی به درستی پیاده شود به ضرر قدرت حاکم خواهد بود.

در بخش‌های مختلف این تحلیل که از «قدرت حاکم» سخن به میان آمده است، بیشتر منظورمان دوره قدرت گرفتن رضاشاه بوده است. شاید ایراد گرفته شود که داستان موردنظر «فارسی شکر است» است، چرا که قبل از قدرت گرفتن رضاشاه خلق شده است. در پاسخ باید بگوییم که در این تحلیل، نقدی که از توجه به ناسیونالیسم چه در آثار جمالزاده و چه در آثار سایر نویسندگان ارائه داده‌ایم، مربوط به فضایی است که چند دهه بر ایران حاکم است و قدرت حاکم، بعدها از این مسأله به نفع خود استفاده می‌کند و اگر «قدرت حاکم» را شاهان قاجاری بدانیم، مسلم است که این روند به مرور ساختارهای آن را متزلزل کرده و بالاخره نابود می‌کند.

۳-۳-۳. تأثیرات

سوالات دیگری که در این بخش مطرح می‌شود، «تأثیرات: جایگاه این گفتمان نسبت به مبارزات در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی چیست؟ آیا این مبارزات علنی است یا مخفی؟ آیا گفتمان یاد شده نسبت به دانش زمینه‌ای هنجاری است یا خلاق؟ آیا

در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون ساختن عمل آن؟» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

در پاسخ به بخش‌های چندگانه این پرسش است که با یک جمع‌بندی می‌توان به نتیجه‌ای جامع درخصوص این موضوع دست یافت. درخصوص بخش اول سوال مطرح شده؛ یعنی «جایگاه گفتمان موردنظر» به وضوح مشخص است که بحث «ملی‌گرایی» چه مستقیم و چه غیرمستقیم در داستان جمالزاده مطرح شده است. این موضوع چنان در جامعه گسترش یافته است که با نگاهی اجمالی به اغلب داستان‌های این دوره و پیش از آن می‌توان اهمیت آن را دریافت. «شمس و طغرا» (۱۳۹۲) از میرزاباقر خسروی، «عشق و سلطنت» (۱۲۹۷) از شیخ موسی کبودرآهنگی، «سرگذشت کورش» (۱۲۹۹) از میرزا حسن خان بدیع و «دام گستران» (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴) اثر عبدالحسین صنعتی‌زاده از جمله رمان‌های تاریخی با درون‌مایه «ملی‌گرایی» هستند (فتوحی و صادقی، ۱۳۹۲: ۳). پس می‌توان ادعا کرد که یکی از اولین‌ها و یا شاید اولین و مهم‌ترین موضوع در مبارزات اجتماعی، همین موضوع است که جمالزاده در این داستان از طریق توجه به زبان به بیان بررسی آن می‌پردازد و همان‌طور که در مقدمه کتابش اشاره دارد، توجه نویسندگان بعدی را نیز بدان جلب می‌کند.

درخصوص بخش دوم سوال مطرح شده «آیا این مبارزات علنی است یا مخفی؟» نیز همان‌طور که بحث شد می‌توان گفت این مبارزات علنی است و هیچ مانعی برای بیان آشکار آن وجود ندارد. بر خلاف تصور اساساً یکی از مشکلات و موانع مهم به نتیجه نرسیدن این گفتمان همان علنی بودن مبارزات در آن است که پس از مدتی دیگر نمی‌توان حتی عنوان «مبارزه» را برای آن به کار برد چراکه کاملاً به نفع طبقه حاکم تغییر یافته است. (نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد این است که این‌گونه تغییر ماهیت دادن موضوع ناسیونالیزم شاید منحصر به جامعه ایرانی باشد چراکه اساساً اگر در کشور دیگری

این موضع مطرح می‌شد به دلیل محروم بودن آن کشور از پیشینه‌ای مشابه ایران قدرت حاکم نمی‌توانست از این موضوع به نفع خود بهره‌گیرد.)

در خصوص مورد بعدی یعنی «هنجاری بودن یا خلاق بودن این گفتمان نسبت به دانش زمینه‌ای» باید گفت که اساساً این موضوع (ناسیونالیسم) در معنای واقعی خود نسبت به دانش زمینه‌ای باید خلافتانه عمل می‌کرد چرا که اولاً به عقیده قریب به اتفاق نظریه پردازان «ناسیونالیسم» این مفهوم پدیده‌ای کاملاً مدرن است و مربوط به سده‌های اخیر (کالهن، ۱۳۹۳: ۶۵ و هابزبام، ۱۳۸۱: ۲۵ و داوری، ۱۳۶۰: ۱۵ و دی اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۳ و ۱۳۸۳: ۱۵) ثانیاً هیچ یک از مبانی ناسیونالیسم یعنی توجه به آزادی و حقوق مردم و بالابردن قدرت و اعطای حق انتخاب به آنها در دانش زمینه‌ای مردم ایران جایگاهی نداشت. (بجز مسأله مرزبندی بین ملت‌ها و توجه به نژاد ایرانی که در گذشته نیز مد نظر بوده است و همواره قدرت حاکم از آن برای تثبیت حاکمیت خود و تحمیل خواسته‌های خود بر مردم بهره می‌گرفت.) مبلغان آن هم ابتدا به دنبال اجرای آن بودند اما به نحوی کاملاً نامحسوس هم معنای آن تغییر یافت و هم تبدیل به گفتمانی شد که در دانش زمینه‌ای مردم ایران تعریف شده بود و سال‌های سال بدان افتخار می‌کردند. در مورد مفهوم مشروطه و در خصوص ارتباط مشروطه با مفهوم ملی‌گرایی که مناسب بحث ماست گفته شده است: «نخست اینکه جنبه الهی و «الوهیت» حکومت‌ها و سلطنت‌ها را از آن‌ها سلب کرده است و حکومت را امری زمینی و غیر الهی دانسته است. یک سال بعد یعنی در محرم ۱۳۲۷ قمری (ژانویه ۱۹۰۹ میلادی) دهخدا همین مطلب را به زبانی روشن‌تر در مقاله مهمی که با عنوان «طبیعت سلطنت چیست» نوشته است، این‌گونه مطرح کرده است: «در مملکتی که جهل جای علم، زور جای حق، و اوهام جای حقایق را گرفته است، سلطنت موهبتی است الهی...» دیگر آن‌که صریحاً بر مشارکت ملت‌ها در اداره امور اجتماع و حکومت، از طریق پارلمان و مجلس و تصویب قانون در خیر و صلاح عمومی

تأکید کرده است، و این یعنی همان مشروط کردن حکومت و سلطنت به قوانین و شروط «(آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۵) اما در پاسخ به اینکه مردم ایران چه نگاهی به این مفاهیم داشتند و اساساً ارتباط آن‌ها با مفاهیم مطرح در مشروطه‌خواهی و ملی‌گرایی چه بود؟-همان‌طور که در خصوص ساختار جامعه و تغییرات آن گفته شد- باید اظهار کرد: «در گذشته، دقیقاً چون جامعه عادت به نظم قانونی نداشت، سقوط دولت استبدادی منجر به هرج و مرج می‌شد.» (ر.ک؛ کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱ و کسروی، ۱۳۹۲: ۸-۱۱۷) این مسأله در مورد سالهای بعد یعنی ۱۳۱۵-۱۳۰۰ که سپانلو از آن به عنوان دوره فترت یاد می‌کند، نیز صدق می‌کند: «این دوران شاهد غیر سیاسی شدن ادبیات است. در برابر، احساسات و پندارها و اخلاص‌گرایی آن‌هم به شکل خرده‌گیری از خلیفات آحاد ناس به مقدار زیاد جای خالی را پر می‌کند.» (سپانلو، ۱۳۷۴: ۱۳) و این زمینه‌های فکری و به تعبیر فرکلاف پیش فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم منجر به این شد که «یک ناسیونالیزم گذشته‌نگر و غیر سیاسی بر آثار ادبی و هنری سایه» بزند. (سپانلو، ۱۳۷۴: ۱۳)

در پاسخ به پرسش «آیا این گفتمان در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون ساختن عمل آن؟» باید گفت هدف این بود که این گفتمان در کنار گفتمان‌های دیگر از قبیل توجه به آزادی و علم‌گرایی و مبارزه با تعصبات دینی، موجب تغییرات بنیادی در ساختارهای اجتماعی باشد. از یک جهت این عمل به وقوع پیوست، یعنی تغییرات بنیادی ایجاد شد؛ به عنوان مثال، در خصوص قدرت دینی و نماینده آن، یعنی «شیخ» بیان شد که اوضاع بسیار تغییر کرد و قدرت دینی به اندازه گذشته حامی یا همراه قدرت حاکم نبود؛ زیرا قدرت حاکم به راحتی جایگزینی (ناسیونالیسم) برای حفظ قدرت پیدا کرده بود؛ همان چیزی که در اصل قرار بود قدرت را از او بگیرد. به تعبیری ساده‌تر، بحث ناسیونالیزم برای کاهش قدرت طبقه حاکم مطرح شد و آن را به خطر انداخت «منافع طبقه اجتماعی مسلط در سطح صورت‌بندی اجتماعی، مستلزم حفظ تسلط

یک صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی در هر نهاد اجتماعی است، صورت‌بندی‌ای که به قدرت مستمر آن‌ها هم‌خوان باشد. لیکن حفظ سلطه هرگز قطعی و مسلم نیست - باید همواره برای آن جنگید، تغییر در مناسبات قدرت بین نیروها در سطح صورت‌بندی اجتماعی و درون نهادها دائماً آن را در معرض خطر قرار می‌دهد» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۴۹)، اما تنها حاصل آن حمله مستقیم و بی‌پروا به دین شد و تغییری اساسی در حد و حدود قدرت حاکم اعمال نشد و تنها تغییراتی ظاهری، اما نه مثبت در ساختار قدرت ایجاد شد. «در سرلوحه مرام حکومت نوعی ناسیونالیسم باستان‌گرا تشویق و تقویت می‌شد. در نتیجه تفکر اجتماعی مردم گرا جای خود را به تبیین اصلاحات موجود داد و جنبه‌های تند و تیز ادب مشروطیت، به خرده‌گیری از صورت‌های ناخجسته اخلاق فردی تعدیل گردید. به قولی «چون آب‌ها از آسیاب افتاد و مملکت به ظاهر آماده پیمودن راه ترقی شد، نثر هم از آن کیفیت بیرون شد و در کارهای اساسی تر و لازم‌تری بکار رفت» که مراد از اساسی و لازم همان تحقیقات ایرانی باشد» (سپانلو، ۱۳۷۴: ۵۰).

نتیجه‌گیری

بررسی متن «فارسی شکر است» با استفاده از رویکرد فرکلاف باعث شد که ما به مطالبی توجه کنیم که در تحلیل‌های پیشین کمتر بدان توجه شده بود. با اینکه در تحلیل‌ها به بحث زبان در این داستان توجه ویژه شده بود در اینجا مباحثی در خصوص واژگان، تعبیرات، جملات و بافت کلام مطرح شد که در نهایت باعث شد اولاً مطالب جدیدی ارائه شود و دوماً در ارائه این مطالب دقت نظر بیشتری اعمال شود.

در بخش تفسیر و تبیین با بهره‌گیری از عناوینی همچون «ساختارهای اجتماعی» و «بافت و زمینه‌های گفتمان»، گفتمان «ملی‌گرایی» مورد بحث و بررسی قرار گرفت که در این مورد هم مطالبی بیان شد که تا حد زیادی تازگی داشت. به عنوان مثال، با طرح

«ساختار اجتماعی» و ارتباط آن با «ملی‌گرایی» مشخص شد که نه تنها عامه مردم، بلکه قشر روشن‌فکر نیز تعریف روشن و شناختی واقعی و درست از «هویت ملی» نداشتند و این امر باعث شد که در دوره پهلوی اول، گفتمان ملی‌گرایی به نفع قدرت حاکم مصادره شود. از جمله مباحث مهم دیگر، توجه به ساختار حاکم و تحولات این ساختار بود که آن‌هم به دنبال طرح مفاهیمی همچون مشروطه‌خواهی و ملی‌گرایی مطرح شد. تغییر این ساختار که نتیجه مبارزات ایدئولوژیک بود در نهایت نتیجه مثبتی نداشت و کار به جایی کشید که بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی، قدرت حاکم با استبداد بیشتری نسبت به گذشته عمل کرد و در عین حال و پر دادن و توجه ظاهری به مفهوم ملیت (که با توجه به شرایط خاص ایران و پیشینه درخشان آن به نفع قدرت حاکم بهره‌برداری شد) دیکتاتوری و منفعت‌طلبی خود را روز به روز افزایش داد.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۸۲). *مشروطه ایرانی*. چ ۱. تهران: اختران.
- آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۹۰). *تحلیل انتقادی گفتمان*. چ ۱. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اکلشال، رابرت، ریچارد گی، وینسنت گیگن، ای یین مکنزی، ویک ولفورد و مایکل کنی. (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*. چ ۱. ترجمه محمد قانده. تهران: نشر مرکز.
- امینی، علی اکبر. (۱۳۸۰). *گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب*. چ ۱. تهران: نشر سیرنگ.
- بالایی، کریستف و میشل کویی پرس. (۱۳۷۸). *سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی*. چ ۱. ترجمه احمد کریمی حکاک. تهران: انتشارات معین.

بلور، مریل و توماس بلور. (۱۳۹۰). *مقدمه‌ای بر روند تحلیل گفتمان انتقادی*.

چ ۱. ترجمه علی رحیمی و امیرحسین شاه‌بالا. تهران: نشر جنگل.

پلامناتز، جان پتروف. (۱۳۸۳). *ایده‌نولوژی*. چ ۳. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۷۹). *گفتمان و تحلیل گفتمانی*. چ ۱. تهران: فرهنگ گفتمان.

جمالزاده، محمد علی. (۱۳۷۸). *قصه‌نویسی*. چ ۱. به کوشش علی دهباشی. تهران: انتشارات سخن.

_____ . (۱۳۸۹). *برگزیده آثار سید محمد علی جمالزاده*. چ ۴. به

کوشش علی دهباشی. تهران: سخن.

خرمی، محمد مهدی. (۱۳۸۲). *نقد و استقلال ادبی*. چ ۱. تهران: انتشارات ویستار.

داوری، رضا. (۱۳۶۰). *ناسیونالیسم و انقلاب*. چ ۱. تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی فرهنگی - وزارت ارشاد اسلامی.

دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۹۰). *نقد آثار محمد علی جمالزاده*. چ ۱. شیراز: نوید شیراز.

دی اسمیت، آنتوان. (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*. چ ۱. ترجمه منصور انصاری. تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی.

_____ . (۱۳۹۱). *ناسیونالیسم و مدرنیسم*. چ ۱. ترجمه کاظم فیروزمند.

تهران: نشر ثالث.

سپانلو، محمد علی. (۱۳۷۴). *نویسندگان پیشرو ایران*. چ ۵. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.

فتوحی، محمود و هاشم صادقی. (۱۳۹۲). شکل‌گیری رئالیسم در داستان‌نویسی ایرانی، *جستارهای ادبی*. ش ۱۸۲. صص ۲۶-۱.

فرکلاف، نورمن. (۱۳۸۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. چ ۳. ترجمه گروه مترجمان.

تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.

- قجری، حسینعلی و جواد نظری. (۱۳۹۲) **کاربرد تحلیل گفتمان در تحقیقات ادبی**. چ ۱. تهران: جامعه‌شناسان.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۰). **دربارهٔ جمالزاده و جمالزاده‌شناسی**. چ ۱. تهران: سخن.
- کالهون، کریگ. (۱۳۹۳). **ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)**. چ ۱. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: آشیان.
- کسروی، احمد. (۱۳۹۲). **تاریخ مشروطهٔ ایران**. چ ۱. تهران: آدینهٔ سبز.
- هابزبام، ای. جی. (۱۳۸۱). **ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰**. چ ۱. ترجمهٔ جمشید احمدپور. مشهد: نشر نیکا.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیس. (۱۳۹۲ن). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**. چ ۱. ترجمهٔ هادی جلیلی. تهران: نشر نی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی